



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا

يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶) وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا

وَتَرَهُمْ ذُلًّا مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ (۲۷)﴾

دعوت الهی در آیه قبل به این صورت بیان شد که ذات اقدس اله شخصاً مردم را به دار السلام دعوت

می کند کسانی که بخشی از این دعوت را اجابت کردند و مشمول مهر الهی شدند خداوند آنها را به صراط مستقیم

راهنمایی می کند ایصال به مطلوب هم دارد گرایش هم در قلب اینها ایجاد می کند اینها برکتهای نقد جواب مثبت

دادن به دعوت این میزبان است در قرآن کریم دعوت های الهی متنوع هستند گاهی به همین عنوان دعوت یاد شده

است گاهی به عنوان امر یاد شده است در تعبیّرات روائی از روزه دارهای ماه مبارک رمضان به عنوان ضیوف

الرحمان یاد می شود از حاجیان و معتمران و زائران بیت الله به عنوان ضیوف الرحمن یاد می شود اینها مهمانان

خدایند. خب اگر ذات اقدس اله براساس «دانٍ فی علوه و عالٍ فی دنوه» اینقدر کریمانه با بندگانش رفتار می کند و

آنها را به دارالسلام خود دعوت می کند اگر کسی عالماً عامداً این دعوت را رد کند بی اعتنایی کند مشمول آن آیه

﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ﴾ خواهد شد و اگر کسی مشتاقانه، مومنانه این دعوت را لبیک بگوید و پاسخ

مثبت بدهد مشمول ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ خواهد بود. قهراً آیه ﴿وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلٰى دَارِالسَّلَام﴾ به منزله متن است آن آیات بعدی به منزله شرح که یعنی خداوند میزبان است، مهمانان را دعوت می کند آنهایی که دعوت این میزبان را پذیرفتند پذیرایی آن همان است که در آیه ۲۶ بیان شد آنهایی که عالماً و عامداً این دعوتنامه را رد کردند و دعوت این میزبان را نپذیرفتند مشمول مضمون آیه ۲۷ خواهد بود، این يك مطلب. چون دارالسلام به دعوت الله است آنها که در دنیا از نعمت خدا بهره خوب می بردند به فکر رسیدن به نعمت خدا بودند و جز حلال به چیزی نمی اندیشیدند اینها به دارالسلام می رسند اما کسانی که غیر از نعمت به فکر منعم هم بودند یا نعمت اصلاً برای اینها مهم نبود یا اگر برای نعمت حرمتی هم قائل بودند محور اصلی محبت اینها و علاقه اینها لقای منعم است آنها به دیدار میزبان هم موفق می شوند یعنی به دارالسلام که رفتند آن داعی را هم مشاهده می کنند کسانی که نه به یاد نعمت خدا بودند نه به فکر منعم نه ﴿اذکروا نعمتی الّٰتی اُنعمت علیکم﴾^۱ شامل حال آنها شد نه ﴿فاذکرونی اذکرکم﴾^۲ دست آنها را گرفت اینها کسانی هستند که نعمت ذات اقدس اله را فراموش کردند قهراً گرفتار آیه ۲۷ خواهند شد که ﴿والذین کسبوا السيّئات جزاء سيّئة بمثلها﴾ پس لقای خدا جزو نعمتهایی است که افرادی که به یاد منعم بودند بهره آنها می شوند جناب فخر رازی اصراری دارد که این ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَ زِيَادَةٌ﴾ را این ﴿و زیادة﴾ را بر لقای خدا تفسیر بکنند این فرض فی الجمله بد نیست یعنی زیاده می تواند مصداق کاملش لقاء الله باشد اما آن لقاء الله که اهل معرفت می گویند غیر از این دیداری است که اشاعره می پندارند اینها خیال می کنند ذات اقدس اله را در قیامت با همین چشم می شود دید گرچه در دنیا چنین حرفی نمی زنند ولی برای مومنان در آخرت يك چنین چیزی قائلند. مطلب دیگر این است که این جملة القرآن یفسر بعضه بعضاً که قبلاً گفته شد این از قدما به

ارث رسیده است جناب طبری یعنی صاحب تفسیر طبری معروف که ایشان بالاخره یازده قرن قبل این تفسیر را
 نوشته ایشان در تفسیرشان دارند که بعضی به وسیله آیات استشهادی می‌کنند برای حل يك آیه از آیه‌ای دیگر
 مدد می‌گیرند می‌گویند قرآن یفسر بعضه بعضاً. بعد از چند قرن نوبت می‌رسد به جناب فخر رازی، فخر رازی در
 چند جای همین تفسیر دارد که آیات قرآن یفسر بعضه بعضاً، یکی در ذیل همین آیه ۲۶ سوره یونس است که محل
 بحث است که می‌گویند آیات القرآن یفسر بعضه بعضاً، منتها حالا در این جا بجا کردن و كمك گرفتن گاهی غفلت
 می‌کنند ایشان به كمك آیات دیگر این زیاده را بر رؤیت خدا حمل می‌کند آن رؤیتی که اشاعره می‌پندارند نه آن
 رؤیتی که امامیه می‌گویند. خلاصه سخنان جناب فخر رازی این است که این زیاده باید که اگر آن مزید علیه يك
 مقدار مشخصی دارد از جنس مزید علیه است مثلاً کسی به دیگری وعده می‌دهد می‌گوید من این مقدار گندم به
 شما می‌دهم و زیاده این زیاده از جنس مزید علیه است، اگر گفت مثلاً صد کیل صد پیمانه یا يك تن و زیاده این
 زیاده از سنخ مزد علیه است اما اگر مقدر نباشد محدود نباشد بگوید من به شما گندم می‌دهم و زیاده آن دیگر زائد
 از جنس مزید علیه نباید باشد. دیگر هر چه بدهد گندم است دیگر قهراً آن زیاده باید یا خرما باشد یا کشمش
 باشد یا شیر باشد یا جنس دیگر باشد در این آیه فرمود ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى﴾ عاقبت حسنی، جنت حسنی،
 دار حسنی، خصلت حسنی، صفت حسنی اینها همه مشهود است چیزی که زائد بر حسنی باشد معلوم می‌شود از
 سنخ نعمتهای ظاهری و باطنی نیست از يك چیز دیگر است چون هر چه حساب بکنی بالاخره جزو حسنی است
 قهراً این زیاده بر حسنی می‌شود لقاء الله این معنی فی الجملة مورد قبول هست می‌توان این را پذیرفت اما لقاء اللهی
 را که امامیه بر آن است که ولی‌شان فرمود «ما كنت أعبد رباً لم أره» و ذات اقدس اله «لا تدركه العیون بشماهة
 الأبصار بل تدركه القلوب بحقائق الإيمان» همان است و گرنه ذات اقدس اله «لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار

و هو اللطيف الخبير^۳ ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْبُصَارُ﴾ چه در دنیا، چه در آخرت، چه در خواب، چه در بیداری اینطور نیست که انسان بتواند خدا را در خواب ببیند یا در آخرت خدا را ببیند این ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْبُصَارُ﴾ بالقول المطلق. بنابراین اگر سخن از رؤیت ذات اقدس اله است همان است که «تدرکه القلوب بحقائق الإيمان» آن می‌تواند يك نعمت برتری باشد که بهرهٔ اوحدی از مردان بهشتی است ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ﴾ و چون این آیه می‌تواند به منزلهٔ شرح دارالسلام باشد دارالسلام قبلاً اشاره شد که باید از چند جهت مصون از آفت و عیب باشد جایی که در آن مشکلات هست، فقر هست، نعمت نیست دارالسلام نیست یا اگر نعمت هست ولی در کنارش نقص است باز دارالسلام نیست یا اگر نعمت هست نقص نیست ولی زوال پذیر است خوف فراق و انقطاع است باز دارالسلام نیست دارالسلام بالقول المطلق آن جایی است که نعمت باشد خالص باشد هیچ شائبه‌ای و مشوبی در آن نباشد و ابدی باشد اینها قبلاً گذشت که سلامت دار در این امور سه چهارگانه است آنچه که قبلاً گذشت و از معنای السلام و دارالسلام به نحو جامع تحلیلاً برمی‌آید در این آیه ۲۶ سورهٔ مبارکهٔ یونس تشریح شده فرمود سلامت دار به این است که در آن هرگونه نعمتی که شخص به آن نیازمند است باشد اینجا هست و هرگونه توقعی هم احیاناً داشته باشد آنها هم برآورده بشود و زیاده اینجا هم هست، مشوب به رنجهای ظاهری و باطنی هم نباشد اینجا هم مشوب نیست ﴿لَا يَرْهَقُ وَجُوهُمْ قُتْرٌ وَ لَا ذَلَّةٌ﴾ يك وقت است انسان متنعم هست اما بالاخره گاهی بیمار می‌شود مشکلی دارد، رنجی دارد، غصه‌ای دارد در بهشت هیچ کدام از اینها نیست این‌که در بحث دیروز اشاره شد به اینکه آنهایی که گناه کردند و توبه کردند و مشمول لطف ذات اقدس اله شدند وارد بهشت شدند یادشان نیست که اصلاً گناه کردند برای اینکه اگر واقعاً یادشان باشد خب شرمنده هستند چطور یادشان می‌آید و این همه

احسان و نعمت الهی را می بینند و خجالت نمی کشند اینطور نیست ذیل آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۴ ظاهراً در ذیل آن آیه در تفسیر شریف نورالثقلین این حدیث هست این روایت هست که از امام سلام الله علیه سؤال می کنند که اگر بهشت جای غم و اندوه نیست که آنها می گویند ﴿الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن﴾^۵ غم و اندوه نیست چگونه ممکن است که پدری در بهشت بیآرمد و پسرش در جهنم بسوزد و پدر رنج نبرد خب نوح سلام الله علیه از این قبیل است کم نیستند افرادی که خودشان مسلمان شدند مومن شدند و فرزندانها همچنان کافر بودند خب اینها بالاخره یکی در بهشت هست و متنعم هست و پسر در جهنم می سوزد بالاخره انسان متأثر می شود در حالیکه در بهشت حزن و اندوهی نیست که بهشتی ها می گویند ﴿الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن﴾^۶ آنجا وجود مبارك حضرت سلام الله علیه فرمود به این که مردان بهشتی در بهشت اصلاً یادشان نیست که فرزند طالحی داشتند وقتی یادشان نباشد که نگران نیستند در مقاطع اولیه قیامت این احياناً هست گاهی هم ممکن است انسان برای لذت بیشتر نشاط بیشتر که ﴿يشف صدور قوم مؤمنين﴾^۷ یشفی غیظ قلوبهم اینها باشد که ﴿فاطلع فراه في سواء الجحيم﴾^۸ يك عده در بهشت می گویند عده زیادی دین را مسخره کردند آسیب رساندند شما از اینها خبر ندارید می گویند چرا شما که بالا هستید اشراف دارید سرتان را در بیاورید می بینید در جهنم چه کسانی هستند ﴿فاطلع فراه في سواء الجحيم﴾^۹ اینجا يك دیدنی است که ﴿يشف صدور قوم مؤمنين﴾^{۱۰} است برای اینکه مشکل شخصی نداشت که، آن کافر که مال او را نبرد که، آن کافر به دین او، به پیغمبر او، به امام او اهانت می کرد و الآن این لذت می برد که آن کافر گرفتار انتقام خودش است این يك مطلب. بنابراین طبق آن روایتی که فرمود نوح مثلاً به

۴ - تکاثر، ۸.

۵ - فاطر، ۳۴.

۶ - توبه، ۱۴.

۷ - صافات، ۵۵.

عنوان مثال پدری که مسلمان و موحد است و فرزند او طالح و کافر است اصلاً یادش نیست که چنین فرزندى داشت معلوم مى شود که ذات اقدس اله انشاء مى کند، از یاد مى برد خب آدم راحت مى شود هیچ گنهکاری که به وسیله توبه مشمول لطف خدا شد و وارد بهشت شد یادش نیست متهم بود و گرنه این رنج او را آسیب مى رساند خب پس هیچ رنجی در بهشت نیست نه ظاهری نه باطنی نه قتر نه ذلت، آن مشکل نهایی و آخری که در دنیا هست آن را هم در قیامت ندارد و آن مشکل این است که بالاخره هر کسی غرق نعمت هم باشد بالاخره این نگرانی که از بین می رود و زوال پذیر است و به دیگری منتقل می شود او را می رنجاند، حالا زود و یا دیر بر فرض کسی بداند که عمر طولانی می کند بالاخره نگران زوال است دیگر، آن را هم فرمود به اینکه ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ خب اگر انسان جزم به خلود داشته باشد جزم به عدم انقطاع داشته باشد جزم به ابدیت داشته باشد رنجی که از راه احتمال انقطاع می آید. دیگر نمی آید پس بنابراین دار الجنة این خالص و سالم است بالقول المطلق یعنی نه کمبودی در نصاب نعمت هست، نه کمبودی در نصاب تمنیات فُرق نعمت است، نه کمبودی از راه عیب هست، نه کمبودی از راه نقص که اینها کاملاً از هم جدا هستند و نه کمبودی از راه قطر و رنج ظاهری هستند نه کمبودی از راه ذلت و رنج درونی و سرانجام کمبودی هم از راه احتمال انقطاع نیست که حالا يك وقتی از دست ما گرفته بشود چه کنیم این تبیین همان سلامتی است که فرمود ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ﴾.

سؤال: جواب: نه در بهشت حسرت نیست مثل ملائکه که ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۸ اما اینها منزّه

هستند معصوم هستند از اینکه مشکل دیگر داشته باشند که چرا او دارد و من ندارم اینها مثل شئون نفسانی خود

ما هستند هرگز گوش ما از اینکه نمی بیند رنج نمی برد و چشم ما از اینکه نمی شنود قصه نمی خورد هر کدام کار خودشان را می کنند، فرشته ها هم همینطورند ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾ هر کدام يك مقام معلومی دارند يك عده کارهای علمی می کنند، يك عده کارهای تامین ارزاق می کنند، يك عده کارهای مظاهر احیای الهی هستند زیر مجموعه اسرافیل سلام الله علیه کار می کنند، يك عده مامور قبض ارواح هستند زیر مجموعه عزرائیل سلام الله علیه کار می کنند ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾ هیچ فرشته ای هم نقص فرشته دیگری را نمی خواهد، نه حسدی دارد، نه گرفتار حسرت است. مردم در بهشت فرشته گونه زندگی می کنند يك جسمی دارند يك جانی دارند يك لذت حسی دارند يك لذت معنوی دارند منتهی حالا فرشته اینطور نیست که لذت حسی و جسمی داشته باشد ولی اساس حیات ﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۹ بر نزاهت از نقص و عیب است می شود دارالسلام خب.

سؤال: جواب: در برزخ و اینها چرا، اما آنجا که مثلاً من چرا اینجا نرسیدم؟ هر چه که خلاصه رنج باشد، افسوس باشد، تأثر باشد اینها قبل از بهشت تطهیر می شود انسان اگر واقعاً مشکلی دارد افسوس می خورد، حسرت می خورد که چرا بهتر راه را طی نکرده اینها همه عندالإحتضار هست، در برزخ هست، در ساهره قیامت هست بعد از اینکه کاملاً شخص تطهیر شد آن وقت وارد دارالسلام می شود دیگر آنجا هیچ مشکلی از این جهت نیست در ساهره قیامت و صحنه قیامت که پنجاه هزار سال است ممکن است یومالحسرة باشد که چرا من بهتر و بیشتر تلاش نکردم کوشش نکردم این رنجها آنجا ممکن است باشد اما بعد از اینکه تطهیر شدند و کاملاً تقی القلب شدند وارد بهشت می شوند.

سؤال: جواب: البته در لقا برای افراد خاص مثل حضرت امیر سلام الله علیه اینها خب حاصل می‌شود. آن مرحله بالا که نصیب آنها است بهره دیگران نمی‌شود ولی آن‌که وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتاب شریف نهج الفصاحه از آن حضرت نقل شده است در لغت الله «أعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك» چیز خوبی است یعنی طرزی خدا را عبادت کن گویا او را می‌بینی حالا این کأنّ احياناً ممکن است به مقام آن برسد برای بعضی از افراد، در بهشت يك قدری بیشتر و بهتر اینها هست. خب اما اینکه انسان در بحثهای قبلی داشتیم که زینت انسان ایمان است و لوازم ایمان مراکز دینی ایمان است اما گفتند مسجدتان را تذهیب نکنید و رنگ آمیزیهای زخرف گونه نکنید که برخیها فتوا به منع دادند اما زینت واقعی شما این است که يك لباس تمیزی دارید در مسجد بپوشید يك بیان، این روایت خیلی روایت لطیفی است مرحوم ابن بابویه قمی در من لا یحضر نقل می‌کند در لباس مصلّین که اگر کسی جامه نوای دارد جامه خوبی دارد این را گذاشته برای مهمانی ولی لباس کهنه را برای نماز می‌گذارد یا اگر لباس خوبی دربر دارد این را می‌کند با همان لباس کمتر و لباس کثیفتر نماز می‌خواند آنجا امام سلام الله علیه دارد که معلوم می‌شود «هذا المصلّي لغير الله اكتسى» این معلوم می‌شود اکتسای او کسوه کردن کردن او جامه پوشیدن او لله نیست خب اگر لباس خوب داری چه بهتر در نماز بپوشی یا لا اقل لباس‌های نو که داری اولین بار در نماز از آن استفاده کن «و قل لجديد الثوب لا بدّ من بلاء» شایسته هم است این در ادب دینی ما هم هست که اگر کسی لباس نو را از خیاط گرفته وقتی می‌خواهد بپوشد حالا بسم الله و اینها را که باید بگوید يك جمله هم با این لباس حرف بزند بگوید لباسا تو يك روزی کهنه می‌شوی آبروی من را نبر کاری نکن که من با پوشیدن تو فخر بکنم «و قل لا بد من بلاء لجديد الثوب» تو که کهنه می‌شوی خب چرا آبروی من را می‌بری فرمود

آن معلوم می‌شود «لغير الله اكتسى» خب لباس خوب و تمیز و اینها ﴿خذوا زينتكم عند كل مسجد﴾^{۱۰} اما آن زینتها را ملاحظه فرمودید غالباً فقها منع کردند که مثلاً کسی مسجد را بیاراید خب آنچه که به انسان برمی‌گردد به ایمان جزو شعب ایمانی است زینت انسان است این يك اصل است. آنچه بیرون از انسان است زينة الانسان نیست هر چند تزینش برای انسان باشد بیان ذلك این است که فرمود ما این آسمانها را این ستاره‌های آسمان را دو تا کار کردیم یکی زینت یکی تزین اینها زینت آسمان است نه زینت شما ولی برای شما تزین کردیم که خوشتان بیاید مشکلات شما حل بشود ببینید و لذت ببرید ﴿إنا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب﴾^{۱۱} يك، دو ﴿زیناها للناظرين﴾^{۱۲} نه زینا الناظرين بها. در زمین هم همین است ﴿إنا جعلنا ما على الأرض زينة لها﴾^{۱۳} نه لكم اما خب شما که می‌بینید زینت ناظرین است پس تزین آن برای مردم است زمین را می‌آرید که مردم لذت ببرند آسمان را می‌آرید که مردم لذت ببرند اما اینها زينة السماء است و زينة الأرض، نه زينة الإنسان. تزین ارض و سماء برای انسان است نه اینکه اینها زينة الإنسان هستند خب حالا اگر کسی تازه از اینها بهره حسن و خب ببرد می‌شود زینت، وگرنه در آن بحثهای قبل هم داشتیم اگر کسی بیراهه برود خداوند می‌فرماید که همه چیز از تو بهتر است تو آخر به چه گردنکشی می‌کنی ﴿انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا﴾^{۱۴} اگر راه صحیح رفتی بله کاری می‌کنی که از آسمان و زمین ساخته نیست ﴿إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها و حملها الانسان﴾^{۱۵} اگر بیراهه و کجراهه رفتی زمین از تو بهتر است، آسمان از تو بهتر است، همه چیز

۱۰ - اعراف، ۳۱.

۱۱ - صافات، ۶.

۱۲ - حجر، ۱۶.

۱۳ - كهف، ۷.

۱۴ - اسراء، ۳۷.

۱۵ - احزاب، ۷۲.

از تو بزرگتر هستند سنگینتر هستند اما تو بیش از شصت هفتاد کیلو که بیشتر وزن نداری این همه احجار که از تو سنگینترند دیگر تو منهای آن شرافت روح چه داری ﴿إِنَّكَ لَن تَخِرْقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا﴾ بعد فرمود ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدَّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاهَا﴾ ﴿لَخَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾^{۱۶} اگر کسی بار امانت کشید از همه اینها بالاتر است بیراهه رفت همه از او بالاترند فرمود آسمان که خیلی از شما بزرگتر است، زمین که خیلی از شما بزرگتر است، کوهها خیلی از شما درازترند، تو همین هستی وقتی همین هستی خب ارزشت بیش از این نیست پس بنابراین بین زینت انسان راستین با زینة الأرض والسماء خیلی فرق است تزئین آنها برای انسان است آنها را برای انسان مسخر هم کرده است که اگر خدای ناکرده انسان بیراهه برود همه اینها علیه او می‌شورند بالاخره ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^{۱۷} می‌شود یا از بالا عذاب می‌آید صاعقه می‌آید یا ﴿خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ می‌شود این دیگر چیزی نیست که زمین به کسی مهلت بدهد که اگر کسی بیراهه رفته همه اینها مامور عذاب می‌شوند پس تزئین غیر از زینت است و فرمود به این‌که چون زینت آنها است و برای تو من آرایش دادم که تو سرگرم بشوی بدان که اینها اساس بازی است در جریان حیات دنیا که هو و لعب است قبلاً این بیان از سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی نقل شد که این بازیچه‌های دنیا هم از يك نظر فرعی جزو توابع مخلوقات است البته آنکه مخلوق بالاصاله است زمین است و احکام زمین است آسمان است و احکام آسمان که اینها موجودات واقعی هستند يك سلسله زر و زیورهای اعتباری هم هست که اینها بازیچه است خب این بازیچه که معدوم محض نیست بالاخره مخلوق بالتبع است بالقصد ثانی است خب این بازیچه‌ها را چه کسی به بازی درآورد خدا می‌فرماید ما این اساس بازیها را ما درآوردیم ولی ما بازیگر نیستیم این بیان سیدنا الاستاد رضوان الله تعالی علیه این است

می‌فرماید به این‌که ما کنا لاعین، ﴿ما خلقنا السموات والأرض و ما بينهما إلا بالحق﴾^{۱۸} ما بازیگر نیستیم بازیچه نیستیم و اینها بازیچه است خب این سؤال است که اگر شما بازیگر نیستید اینها هم بازیچه است اینها را که آفرید فرمایش ایشان این است که ما بازیگر نیستیم هدفمند کار می‌کنیم اینها اثاث بازی است شما بچه هستید بچه را با اثاث بازی سرگرم کردن حکیمانه است خب پدر که يك عروسك بازی می‌گیرد برای بچه آن پدر بازیگر است یا کار حکیمانه می‌کند كودك را به بازی گرفتن حکمت است الآن این هیئت مدیره مدرسه که می‌گویند حالا ورزشهای برتر ممکن است يك کمی فنی باشد برای بچه‌های دبستان و دوره ابتدایی می‌گویند چهار ساعت درس بخوانند يك ساعت هم بازی بکنند آیا این هیئت مدیره مدرسه بازیگر هستند یا بچه‌ها را به بازی گرفتن حکمت است این صبح تا غروب درس بخواند خب خسته می‌شود چهار ساعت درس می‌خواند يك ساعت هم بازی می‌کند بچه را به بازی گرفتن حکمت است توپ اثاث بازی است تور اثاث بازی است خط کشی اثاث بازی است مدرسه هم این کار را کرده این کار کردن حکیمانه است كودك دارد بازی می‌کند حالا اگر کودکی عاقل نبود تمام وقتش را به بازی گذراند آن دیگر می‌شود اهل هو و لعب و اما اگر نه چهار ساعت درس خواند يك ساعت هم بازی کرد يك ساعت طنزی داشت تفکری داشت لذتی برد از حیات دنیا خب این حکیمانه است تا برسد به جایی که دیگر به اینها نیازمند نباشد بنابراین سرگرم کردن توده انسانها به این اثاث بازی حکمت است در حدی که خستگی‌شان رفع بشود بیش از آن اندازه می‌شود اهل هو و لعب و لذا فرمود ﴿لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم﴾^{۱۹} اما یکی از سؤالات قبل این بود که بین این دو طائفه از آیات چگونه جمع می‌شود یکی اینکه

مشرکان بالاخره به واجب الوجود معتقد بودند که ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾^{۲۰} به خالق السموات والأرض معتقد بودند که ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ فی الخالقیه دو، به رب العالمین معتقد بودند که لَا شَرِيكَ لَهُ فی الربوبیة المطلقة در مقطع چهارم به بعد مشرک بودند یعنی در ربوبیتهای جزئی مشرک بودند در عبودیت مشرک بودند خب اگر آنها در ربوبیت مطلق در خالقیت مطلق در وجوب ذاتی مطلق شرک ندارند چرا ﴿إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^{۲۱} سرّش این است که اینها تمام کارهایشان در همین ربوبیتهای جزئی است اینها وقتی که شنیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود همه کارهای شما مال رب العالمین است ﴿أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾^{۲۲} این که فرمود «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده وحده وحده» یعنی شما يك مرتبه هستید مرتبه دوم هم بیايید دو مرتبه هستید مرتبه سوم هم بیايید اینکه تکرار نیست اینها تأسیس است «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده» ذاتا وحده وصفاً وحده فعلاً هر سه مرحله را بگویند فقط می گویند لا اله الا الله وحده یا حداکثر می گویند وحده وحده این سومی را نمی گویند سومی را هم بگویند بگویند ذاتی است لَا شَرِيكَ لَهُ، در توحید صفاتی هیچ کس هم شريك او نیست، کارگردان عالم هم او است لَا شَرِيكَ لَهُ خب بقیه دیگر مدبرات امر هستند تحت فرمان او هستند جنود او هستند این شمس و قمر جزو جنود او است به دستور او طلوع و غروب دارد ﴿يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ﴾^{۲۳} قمر اینچنین است ستاره ها اینچنین هستند همه تحت تدبیر او هستند دیگر اینطور نیست که ما دیگری داشته باشیم این است که سه بار بگویند مشکل را حل می کند چون آنجا يك بار می گویند یا دو بار می گویند بگویند لا اله الا الله وحده یعنی ذات اقدس اله، وحده یعنی صفات، وحده یعنی افعال و کل عالم تحت تدبیر او است قهراً او را می پرستید هر موجودی چه آسمانی باشد چه زمینی باشد

۲۰ - انعام، ۱۶۳.

۲۱ - زمر، ۴۵.

۲۲ - ص، ۵.

۲۳ - بقره، ۲۵۸.

بخواهد کار کند تحت تدبیر او است خب این را بگو راحت شو آنها نمی گویند، می گویند ﴿أَجْعَلِ الْاِلَهَةَ اِلْهًا وَاَحَدًا﴾^{۲۴} مشکلشان این است.

سؤال: جواب: بخشی از آنها می گویند ما الله را قبول داریم آنها می گویند که همانطور که شما واجب الوجود این که آمده بود ایران گفتگو داشت می گفت ما واجب الوجود را قبول داریم همانطوری که شما برهان اقامه می کنید لکن اینها مشکل شان در توحید ربوبی است و در توحید عبادی است. بعضیها هم البته هستند که متأسفانه با اصل ذات اقدس اله مشکل دارند خب یکی این که انسان يك جایی هست که هرچه نعمت بخواهد دارد و هر چه هم توقع داشته باشد دارد از آسیب قتر و امثال ذلك مصون است، از گزند ذلت هم مصون است و دائمی هم هست یعنی همیشه يك جا می ماند اما يك تکیه گاهی ندارد که بداند او برایش حفظ می کند به او گفتند همیشه هستی اما چه کسی ضامن اجرا است ضامن اجرای حسنی کیست ضامن اجرای زیاده کیست ضامن اجرای ﴿لا یرھق وجوھهم قتر﴾ کیست ضامن اجرای ﴿ولا ذلّة﴾ کیست ضامن اجرای ﴿أصحاب الجنة هم فیها خالدون﴾ کیست اینها عاصم دارند اینکه در آیه بعد فرمود کفار عاصم ندارند یعنی هیچ کس حفظ نمی کند برای اینکه چه کسی می تواند حفظ کند ذات اقدس اله اراده کرد اینها را تنبیه کند يك سراسر جهان خلقت هم ماموران الهی هستند ﴿الله جنود السموات والأرض﴾^{۲۵} طبق اراده او کار می کنند دو، آن وقت چه کسی می تواند کافر را حفظ بکند اما در جریان بهشتیها اگر ذات اقدس اله اراده کرد حسنی بدهد يك، زیاده بدهد دو، قطر زدایی کند سه، ذلت زدایی بکند چهار، ابدیت اینها را تامین بکند پنج، خب او اراده کرده می شود عاصم دیگر، سراسر جهان امکان هم که ﴿الله

جنود السموات والأرض ﴿﴾ پس بنابراین اینکه در آیه بعد آمده ﴿﴾ ما لهم من الله من عاصم ﴿﴾^{۲۶} این در مقام تهدید هست مفهوم دارد ولی آنها عاصم دارند چه کسی است؟ عاصمشان خدا است ﴿﴾ والله يعصمك من الناس ﴿﴾^{۲۷} و من کذا و کذا. مطلب دیگر اینکه جناب فخر رازی در ذیل همین آیه^{۲۶} دارد که سلطان علوم و معارف معرفت الله است این از آن حرفهای بلند این بزرگان است معرفت خدا سلطان علوم است و سلطان معارف این تقسیم سلطنت است و نوکری به لحاظ معلوم که اگر معلوم جزو سلطان بود علم به چنین معلومی هم سلطان علوم است اگر معروف سلطان بود معرفت چنین معروفی سلطان معارف است اما از نظر معرفت‌شناسی که حالا ما چگونه به الله برسیم آنجا راهی نیست که ما بگوییم سلطان العلوم والمعارف معرفت الله است آنجا شاید قبلاً هم این بحث گذشته باشد که معارف درجاتی دارد اول در بحث معرفت‌شناسی است نه معروف‌شناسی در بحث معرفت‌شناسی اول از راه حس و تجربه است بالاتر از حس و تجربه دانش ریاضی است که اینها فکر می‌کردند ملکه علوم ریاضیات است چون بعد از ریاضیات ترقی نکردند کاری به غیر ریاضی نداشتند معمولاً می‌گویند ملکه علوم ریاضی است در حالیکه این در پله‌های اولی است بخشی از معارف و مسائل است که اصلاً در ترازوی ریاضی نمی‌گنجد نظیر اینکه آیا عالم ازلی هست یا نه بسیط الحقیقه یعنی چه آیا شریک دارد یا نه اینها که در ابزار ریاضی نمی‌گنجد که کمیت ندارد رقم ندارد تسلسل محال است یا نه اجتماع نقیضین جایز است یا نه اینها جزو علوم است که ریاضی وامدار آنها است ریاضی در محدوده ارقام، کمیات متصل منفصل و مانند آن بحث می‌کند چیزی که منزّه از رقم است مبرّای از کمیت متصله و منفصله است در دستگاه ریاضی نمی‌گنجد آیا عالم اول دارد یا نه آیا عالم آخر دارد یا نه این که نمی‌شود با گز و پیمان حل کرد که این رقم‌پذیر نیست خب اینها چون اوائل علم هستند بعد از

ریاضیات نوبت به حکمت و کلام می‌رسد که آنها میدان خیلی وسیعتری دارند منتهی با ابزار علم حصولی کار می‌کنند بعد از حکمت و کلام نوبت به عرفان نظری می‌رسد که آن مرحله برتر است و اشرافی دارد آنگاه سلطان علوم و معارف ملکه معارف وحی انبیا است که لایقاس به شیء آن يك حساب دیگری دارد سلطان علوم وحی است نه به لحاظ معلوم ما بخواهیم بسنجیم ولو مثلاً يك حکیم یا متکلم برهان اقامه کند خدا را بشناسد این به سلطان علوم و معارف رسیده است این بالاخره با علم حصولی رسیده است این خدایی که او با ذهن خود دارد يك مفهومی است که به حمل اولی خدا است و به حمل شایع صورت ذهنی این هر چه به دنبال معلوم می‌گردد به تعبیر سیدنا الاستاد رضوان الله تعالی علیه علم گیرش می‌آید اینطور نیست که با بیرون کار داشته باشد که این هر چه هم فریاد بزند که من با خارج کار دارم می‌گویند آقا این خارج که تو می‌گویی این به حمل اولی خارج است وگرنه آنکه شما دارید يك دانه خاء است و يك دانه الف است و يك دانه راء است و يك دانه جیم، این خارج به حمل اولی خارج است و به حمل شایع صورت ذهنی تو با ذهن خودت سرگرمی تو اگر راه دل را طی کردی دل مایه داشتی آنجا گفتی قربهً إلى الله از آن راه يك میانبری هست اما مادامی که حرف می‌زنی کتاب می‌نویسی حکیم هستی متکلم هستی با مفهوم کار داری يك راه دیگری هست اگر آن راه دیگر را طی کردی بله تو بالاخره جانی داری مجرد است او متن واقع است حقیقت پیش تو است واقعیت پیش تو است اگر از او غفلت نکردی به تن نپرداختی بله می‌توانی با واقع و خارج کار داشته باشی چون خودت عین خارجی خب پس بنابراین ضامن اجرای آن وجوه پنجگانه خود مهماندار است کلمه قطع با قطع فرق می‌کند اینجا آمده است ﴿كَأَنَّمَا أُغْشِيتَ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلَمًا﴾ این قطع جمع قطعه است نظیر آنچه در اوائل سوره مبارکه رعد آمده که ﴿فِي

الأرض قطع متجاورات ﴿ اما قطع یعنی بذر ﴿فأسر بأهلك بقطع من الليل﴾^{۲۸} یعنی پاره‌ای از شب گرچه کلمه من آنجا من تبعیضیه است و این معنی را می‌فهماند ولی قطع غیر از قطع است در سوره مبارکه هود آیه ۸۱ این است ﴿قالوا يا لوط إنا نرسل ربك لن يصلوا إليك فأسر بأهلك بقطع من الليل﴾ یعنی پاره‌ای از شب اما اینجا دارد ﴿أغشيت وجوههم قطعاً من الليل﴾ یعنی قطعه قطعه قطعه، مثل اینکه شب را که شبیه يك پارچه مشکی بزرگ است این را تکه تکه کنند و به همه بدنشان بپوشند به صورتشان بپوشانند ﴿قطعاً من الليل﴾ نظیر آنچه که در سوره مبارکه رعد است که ﴿و في الأرض قطع متجاورات﴾.

والحمد لله رب العالمين